



میزگرد جدید تدبیر درباره نوسانهای ارزی

## سرنوشت تولید در چنبره نوسانهای ارزی



اشاره:

نوسانات ناشی از نرخ ارزهای معتبر، تورم، نیاز به نقدینگی بیشتر و ... موضوعاتی است که در یک سال اخیر همواره مطرح بوده است و در حال حاضر نقل بسیاری از محافل کارشناسی و غیرکارشناسی است. این بحث به ویژه در جمع افرادی که مدیریت و اداره بنگاههای اقتصادی و صنعتی را بر عهده دارند، جایگاه خاص خود را دارد و می توان گفت که از دلمشغولی های عمده این گروه است.

بالا و پایین رفتن نرخ ارز و کاهش و افزایش در میزان عرضه آن و تأثیری که بر سرنوشت بنگاههای اقتصادی، صنعتی و خدماتی همچنان تازگی و اهمیت خود را حفظ کرده است. این واقعیت اگر در کنار واقعیت دیگری که لزوم ادامه حیات بنگاههای اقتصادی و صنعتی است، قرار گیرد آنگاه طبیعی است که هر مدیری از خود بپرسد در این شرایط چه باید کرد که ادامه فعالیت واحد تحت مدیریت او با خطر جدی و رکود و تعطیلی روبه رو نشود.

موضوع این میزگرد نیز همین پرسش اساسی است و در واقع مسئله در اینجاست که در اقتصادهای توسعه نیافته کشورهای جهان سوم «ارز» به عنوان یکی از ورودی های اصلی «فرآیند تولید محصول و خدمات» با تغییر نرخ، تغییرات فزاینده و گاه غیرقابل کنترلی را در ساختارهای موجود واحدهای اقتصادی باعث می شود. بنابراین سوال اینست که مدیران واحدها در قبال نوسانات یکی از منابع اصلی ورودی به نظام تولیدی خود چه تمهیدات و اقداماتی را بایستی انجام دهند که شاخص های اصلی واحد آنها مانند اشتغال، تولید و فروش هم دچار تغییرات شدید نشود و هم از ثبات و استحکام لازم برخوردار باشد.

### شرکت کنندگان در میزگرد:

- ۱ - آقای متوجه شاهرخی: دکترای امور مالی و بین المللی از دانشگاه ایالتی اوهایو - استاد امور مالی و بازرگانی بین المللی در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا - سردبیر مجله علمی امور مالی بین المللی
- ۲ - آقای مرتضی عمادزاده: دکترای اقتصاد گرایش پول و بانکداری - استاد دانشگاه - عضو هیات علمی سازمان مدیریت صنعتی
- ۳ - آقای منصور مجدم: فوق لیسانس مدیریت بازرگانی - عضو هیات علمی سازمان مدیریت صنعتی

در خلال بحث، کارشناسان شرکت کننده در میزگرد تلاش کرده اند با برشمردن مسایل و راه حلها، سهم خود را در روشن کردن راهی که مدیران کشور اعم از مدیران بخش عمومی و خصوصی باید بینمایند، ادا کنند. راهی که گرچه گاهی دشوار، ناهموار و پریپیچ و خم، اما پیمودنی است و این دشواری نیز با تلاش و همت همگان به ویژه برنامه ریزان و تصمیم گیران کلان و مدیران بنگاههای اقتصادی و صنعتی از پیش رو برداشته خواهد شد.

اگرچه در میزگرد قرار بود دو تن از مدیران شرکتهای تولیدی نیز حضور داشته باشند که به دلیل گرفتاری های پیش بینی نشده میسر نگردید، با این وجود در پایان، این میزگرد حرفهائی برای گفتن داشت که امیدواریم مورد استفاده خوانندگان گرامی قرار گیرد.



## \* مجدم: بحث اساسی این است که مدیران ما با تغییرات همواره در نرخ ارز چگونه برخورد کنند که شاخصهای اصلی یک واحد اقتصادی دچار تغییرات شدید نشود.

مثلاً می‌گوئیم اگر نرخ بهره را کاهش بدهید، سرمایه‌گذاری افزایش پیدا می‌کند. اما آیا واقعاً در کشوری مثل کشور ما این موضوع به همان نتیجه‌ای خواهد رسید که در یک اقتصاد پیشرفته حاصل می‌شود. به عبارت دیگر، آیا هزینه سرمایه مهم‌ترین متغیر در تصمیم‌گیری پیرامون سرمایه‌گذاری است. یا این که چشم‌انداز سودآوری و استفاده از فرصت‌های آینده است که میزان سرمایه‌گذاری را شکل می‌دهد. پس اجرای توصیه‌های سیاست‌های مدیریت تقاضا هیچگاه به طور حتم ضامن موفقیت نیست. اما در مورد آن دو سیاست یعنی تغییر نوع هزینه‌ها و کاهش هزینه‌ها، صرف نظر از این که اقتصاد ما چه اندازه پیشرفته‌است یا زیرساخت‌هایش کامل هست یا خیر، روش‌هایی هستند که به علت انطباقشان با اصول منطق معمولاً جواب می‌دهند و اثرات مثبتی دارند. البته اگر در مورد این دو سیاست دقت کنیم، متوجه می‌شویم که این دو خود ریشه در مقوله دیگری دارند و آن الگوی مصرف است. یعنی وقتی می‌گوئیم که هزینه‌ها را تغییر یا کاهش دهید، در واقع الگوی مصرف را مورد خطاب قرار داده‌ایم. آن چیزی که به نظر من یک مسئله نهادی و زیرساختی و کلیدی در جوامعی مثل ما بشمار می‌رود. یعنی اگر الگوی مصرف ما الگویی ارزبر است و کالاهای خارجی زیاد مصرف می‌کنیم، باید سعی کنیم آن را به الگویی کمتر ارزبر متحول کنیم. و این از جمله به معنای مصرف بیشتر کالای داخلی و تغییر در شیوه‌های مصرف و اصلاح ساختار انتخاب است.

بحث تغییر الگوی مصرف هم حداقل از سه محور اساسی قابل تعقیب است و سه گروه در آن نقش موثر دارند، خانوار، مدیران دولتی مدیران بخش خصوصی. البته در مورد هر سه گروه می‌توان بحث کرد ولی چون محور بحث ما فعلاً مدیران بخش خصوصی هستند، به این قسمت می‌پردازم. این مدیران مسئول تولید و عرضه کالاها و خدمات هستند و برای اصلاح مشکلات مربوط به کمبودهای ارزی و تغییر و اصلاح ساختار الگوی مصرف می‌توانند نقش خیلی مهمی ایفا کنند. یعنی باید بررسی کنند که خطوط تولید یا فعالیت‌هایشان را چگونه می‌توانند بهبود بخشند که از یک طرف تنوع و کاهش هزینه حاصل شود. از طرفی هم به مسئله شناخت بازار و محیط بین‌المللی بپردازند تا بتوانند نقش خود را به عنوان منابع ایجاد ارزآور ایفا کنند. در واقع در اقتصاد ملتها، در شرایط متعارف، تامین ارز مورد نیاز کشور به عهده مدیران بنگاه‌های بخش خصوصی است و در کشور ما که تقریباً تنها

مجدم: موضوع میزگرد امروز یکی از مسایل روز مدیران است یعنی تغییرات نرخ ارز و مقدار قابل عرضه آن، عاملی که بخشی از اقتصاد کشور یعنی بنگاه‌های اقتصادی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. تا چند سال پیش که نرخ ارز ثابت و قابل پیش‌بینی بود مدیران برای برنامه‌ریزی، پیش‌بینی تولید یا سرمایه‌گذاری و توسعه، هیچگاه به این اندازه دچار ابهام نبودند و مشخص بود که نرخ ارز به‌عنوان یک عامل ورودی به سیستم چه وضعی دارد.

اما امروز مدیران ما با مسئله‌ای به نام تغییرات همواره و مستمر هم در نرخ ارز هم در میزان عرضه آن روبرو هستند و بحث ما هم حول همین محور است. یعنی مدیران ما با این موضوع چگونه باید برخورد کنند و چه اقداماتی انجام دهند که شاخصهای اصلی یک واحد اقتصادی یعنی اشتغال، تولید و برای کشورهایی مثل ما ارز، هم دچار تغییرات شدید نشود و هم اینکه بتوانند این شاخصها را در حد مطلوب تامین کنند.

بنابراین پیشنهاد می‌کنم برای اینکه شناخت درستی از موضوع بدست بدهیم، هم از بعد تئوریک به بررسی بپردازیم و هم از بعد شناسایی محیط، یعنی محیط ملی و محیط بین‌المللی تا بتوانیم شاخصهایی در اختیار مدیران قرار دهیم و در ادامه از آقای دکتر عمادزاده خواهش می‌کنیم که بحث را دنبال کنند **عمادزاده:** در بررسی وضعیت اقتصادی کشورها در مقاطع مختلف تاریخ اقتصادی، همیشه به مواردی برمی‌خوریم که کشورها از لحاظ بخش خارجی اقتصادشان، دچار تراز منفی پرداخت‌ها بوده‌اند، یعنی مجموعه تقاضای شهروندانشان برای کالاهای خارجی بیش از تقاضای خارجیان برای تولیدات اینها بوده است. در چنین وضعی کشورها دچار تراز منفی پرداختها می‌شوند که چنانچه این عارضه کوتاه‌مدت باشد یک نوع با آن برخورد می‌شود و چنانچه بلندمدت باشد به نوع دیگری، ولی به طور کلی کشورها در شرایطی که این کسری یک کسری حاد است و مزمن نیست از طریق سیاستهایی که اقتصاددانان آنها را سیاستهای مدیریت تقاضا می‌نامند (DEMAND MANAGEMENT POLICIS) سعی می‌کنند که این عدم تعادل را برطرف کنند. اجرای سیاستهای مدیریت تقاضا هم خود قطعاً نیاز به زمینه‌های لازم در اقتصاد کشورها دارد. به این معنا که گاهی اوقات اقتصاد آنها آنقدر توسعه یافته است که اجرای سیاست مدیریت تقاضا با سهولت نسبی اجرا می‌شود و در زمان مورد نظر نتیجه مطلوب را فراهم می‌کند. اما هنگامی که زیرساختهای اقتصاد فراهم و آماده نباشد، این نتایج معمولاً به علت اینکه در زمان مناسب بدست نمی‌آیند و در زمانی حاصل می‌شود که عارضه اولیه به نوعی تغییر شکل داده است، بنابراین نتیجه کار برخلاف انتظار خواهد بود. یعنی به عوض این که تثبیت کننده (STABILIZING) باشد، غیر تثبیت‌کننده (DESTABILIZING) خواهد بود.

به هنگام بروز و ادامه تراز منفی پرداختها خصوصاً در کشورهایی که در گرگه کشورهای جهان سوم قرار دارند، دو نوع سیاست بیشتر از انواع دیگر مورد تاکید قرار گرفته است، یکی از این سیاستها، سیاست تغییر و تنوع هزینه‌ها یا (EXPENDITURE SWITCHING POLICIES) است و در مورد دیگر سیاستی که به کار می‌برند مبتنی بر کاهش هزینه‌هاست و به آن (EXPEN DITURE REDUCING POLICIES) می‌گویند. کاربرد سیاستهای استاندارد مدیریت تقاضا که به آن اشاره کردم، در کشورهایی که اقتصاد توسعه یافته‌ای ندارند، معمولاً مسلم و مشخص نیست و برای کشورهای جهان سوم معمولاً توصیه نمی‌شوند. بگذریم که در بسیاری موارد متأسفانه این سیاستها علیرغم تذکر و توصیه کارشناسان متبحر به مرحله اجرا درمی‌آیند و هیچگاه هم نتیجه مطلوب بدست نمی‌آید.



منبع ارز دولت و آنهم از طریق فروش سرمایه نفت است این شرایط، شرایط متعارف نیست.

بنابراین سیاستهایی که می‌تواند از نظر برنامه‌ریزی و الگوری تفکر ذهنی و ایجاد اعتماد به نفس و تقویت نیروی ابتکار، تغییراتی در مدیران ایجاد کند، باید در درجه اول اهمیت قرار گیرند. یعنی مدیران ما به آن شیوه‌هایی از تولید بیندیشند که قابلیت تغییر دارند و با تغییر آنها نیازهای ارزی تولید کاهش می‌یابد و وابستگی کمتر می‌شود و میزان ارزی هم تغییر می‌کند. هم‌چنین به تولید آن دسته از کالاهایی فکر کنند که زمینه صادرات و ایجاد ارز بیشتری دارند. ناگفته پیداست که نیل به چنین وضعیتی خود نیازمند حمایت همه جانبه و کامل از مدیران بخش خصوصی است که بایستی از طریق تسهیل مقررات و در اختیار گذاردن قوانین و دستورالعمل‌های اجرایی و ساده به کمک آنها شتافت.

**شاهرخی:** وقتی که ما مشکلات ارزی مدیران را در سطح کلان و یا در سطح خرد یا در سطح شرکت‌های تحت پوشش یا شرکت‌های خصوصی در نظر می‌گیریم و در پی یافتن راه‌های حل مشکل هستیم، بهتر است بدانیم چه چیزی باعث یا زیربنای این مشکل است و اگر این را ندانیم راه‌حلهایی را که برایش ارائه می‌دهیم اساسی و چاره‌ساز نخواهند بود. به همین دلیل ما بایستی ببینیم چه عواملی باعث می‌شود که نرخ ارز تغییر نکند و نرخ ارز که تغییر می‌کند آیا محدود به کشور ماست یا اینکه در سطح بین‌المللی مشکلی هست که ما هم با آن روبرو هستیم. از نظر تئوری، مسایل مختلفی هست و تئوری‌های گوناگونی در مورد علل تغییر نرخ ارز وجود دارد که من به یکی از آنها یعنی تئوری تورم و برابری قدرت خرید اشاره می‌کنم.

براساس این تئوری وقتی که نرخ تورم در یک کشوری بالاتر از میانگین جهانی باشد، ارزش پول آن کشور نسبت به بازارهای جهانی کاهش پیدا می‌کند. تئوری دیگری که به آن اشاره می‌کنم و در کشورهای صنعتی بیشتر مصداق دارد مربوط می‌شود به برابری نرخ بهره. یعنی اقتصاددانان معتقدند وقتی که نرخ بهره بانکی در کشوری بالاتر از میانگین جهانی باشد، سرمایه‌ها به طرف آن کشور جذب می‌شود. و در پی جذب سرمایه تقاضا برای پول داخلی زیاد می‌شود و براساس قانونمندی عرضه و تقاضا، ارزش پول آن کشور افزایش می‌یابد. با این وجود باید برای کشور ما هم تحقیق کنیم و مستلزم یک تحقیق تجربی است که ببینیم سرمایه واقعاً چقدر حساسیت نسبت به نرخ ارز نشان می‌دهد و اگر حساسیت نشان می‌دهد تا چه حد است و نرخ ارز چه نقشی را در این مورد بازی می‌کند. تئوری دیگری که می‌خواهم به آن اشاره کنم، تئوری درآمد است. در این تئوری اگر درآمد ناخالص ملی یک کشور را با کشور دیگر مقایسه کنیم یا همین درآمد را با میانگین جهانی مقایسه کنیم، می‌بینیم که کشوری که رشد بیشتری دارد و یا نرخ رشدش درصد بیشتری را نسبت به میانگین جهانی نشان می‌دهد، آن کشور طبیعتاً با یک سرعت بیشتری ثروتمندتر می‌شود و یک رابطه معکوس بین ثروتمند شدن و میل به واردات وجود دارد. یعنی وقتی که میل و میزان واردات بالا رفت، طبیعتاً برای پرداخت هزینه واردات بایستی پول داخلی بدهند و ارز بخرند عرضه و تقاضای پول مسابلی را به وجود می‌آورد که منجر به دخالت می‌شود. در واقع دخالت دولتها در مسایل ارزی منحصر به کشورهای درحال



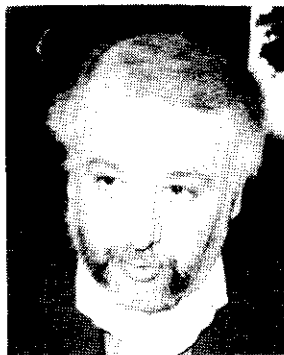
**\* شاهرخی: وقتی در پی یافتن راه‌حل مشکلات ارزی هستیم، بهتر است بدانیم که چه چیزی باعث یا زیربنای اصلی مشکل است و اگر این را ندانیم، راه‌حلهایی که ارائه می‌دهیم اساسی و چاره‌ساز نخواهد بود.**

توسعه نیست و در کشورهای صنعتی پیشرفته هم مقامات مالی و پولی در مسایل ارزی کشورشان دخالت می‌کنند. نمونه آنهم جمع شدن وزیران دارایی و روسای بانک‌های مرکزی هفت کشور صنعتی جهان است که هر شش ماه برای تجزیه و تحلیل اوضاع اقتصادی جهان و نرخ ارزهای جهانی اجلاس مشترکی تشکیل می‌دهند.

بنابراین دخالت دولت و مدیریت ارز منحصر به ما نیست و در بسیاری از کشورها سابقه دارد. اما آن‌چه که مهم است نحوه دخالت دولت است که در برخی موارد می‌تواند کمک کننده باشد و در برخی موارد بازدارنده است و مشکل ایجاد می‌کند. اجازه بدهید یک مثال در این زمینه عرض کنم. کشور بولیوی در آمریکای جنوبی در سالهای ۱۹۸۴-۱۹۸۵ یک نرخ تورم نجومی یعنی حدود ۲۵ هزار درصد داشت و ارزش پول کشور به حد وحشتناکی سقوط کرده بود. برای رفع این مشکل وزیر دارایی یا رئیس کل بانک مرکزی آنها اعلام کرد، من از فردا چک‌های هزینه‌ها را طوری می‌نویسم که فقط و فقط به اندازه درآمدهای دولت باشد، یعنی یک تعادلی بین درآمدها و هزینه‌ها ایجاد می‌کنم. و وقتی که از ماه اکتبر ۱۹۸۵ این تصمیم‌گیری شد و به مرحله اجرا درآمد، پس از یکسال نرخ تورم ۲۵ هزار درصدی بولیوی به ۱۶ درصد تبدیل شد. به هر حال وقتی که یک مدیر در موسسه اقتصادی یا صنعتی خود می‌خواهد راجع به این مسایل تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی می‌کند، نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن اتفاقاتی که در سطح اقتصاد کشور هم‌چنین سطح بین‌المللی رخ می‌دهد، تصمیم‌گیری کند.

آن مسابلی که آقای دکتر عمادزاده به آن اشاره کردند قطعاً باید مورد توجه قرار گیرد. مثلاً صادرات یک شرکت تابعی از بازارهای بین‌المللی است و اگر این شرکت کالایی تولید کند که به دلایل گوناگون قابل رقابت نباشد طبیعی است که دچار مشکل می‌شود. در این موارد البته دولت می‌تواند کمک موثری باشد، به خصوص در این دوره انتقالی که داریم از حالت دولتی شدن به نیمه‌دولتی و خصوصی تبدیل می‌شویم.

نکته دیگری که می‌خواهم به آن اشاره کنم، رابطه‌ای است که بین نرخ تورم، نرخ بهره، نرخ ارز وجود دارد. این مسایل در زمینه روابط اقتصادی



## \* عمادزاده: وقتی می‌گوئیم هزینه‌ها را تغییر یا کاهش دهید، در واقع الگوی مصرف را مورد خطاب قرار داده‌ایم که به نظر من یک مسئله نهادی و کلیدی در جوامعی مثل ما بشمار می‌رود.

تنگناکنگی دارند. موفقیت ما زمانی حاصل می‌شود که این تصمیمات و این حرکتها هم‌سو بشوند و در یک راستا قرار بگیرند. یعنی اینطور نباشد که مدیر بخش دولتی یک طور فکر کند و تصمیم بگیرد، مدیر بخش خصوصی با توجه به مشکلات جور دیگری و خانوار هم به لحاظ عادات مصرفی اصلاً بدون توجه به هیچ‌کدام کار خودش را انجام بدهد. اصلاح الگوی مصرف همداستانی همه عاملین را به طور هماهنگ طلب می‌کند.

نکته دوم این است که امروز همه جای دنیا پذیرفته‌اند که محوریت مسئله توسعه همیشه با دولت است. یعنی گذر از مرحله توسعه نیافتگی به توسعه یافتگی همیشه به زعامت دولت و با برنامه‌ریزی دولت انجام می‌شود. محورهای اجرایی آن آحاد جامعه هستند که یا خانوار و مصرف‌کننده‌اند یا مدیر بخش خصوصی‌اند یا مدیر دولتی، ولی به هر حال برنامه‌ریزی توسعه و هدایت عمومی همیشه از جانب دولت است. با ذکر این دو نکته اجازه می‌خواهم که در ادامه بحث به موضوع دیگری که در مورد ارز اهمیت دارد اشاره کنم. در اوضاع فعلی، کشورهای جهان بسته به بزرگی یا کوچکی، میزان قدرت تولیدی، میزان صنعتی بودن و بعضی عوامل دیگر، یا در شمار کشورهای قیمت‌گذار و تعیین‌کننده قیمت (PRICE SETTER) هستند یا در شمار کشورهای قیمت‌پذیر و پذیرنده قیمت (PRICE TAKER) هستند. که این دسته دوم بیشتر شامل کشورهای جهان سومی و در حال توسعه است. مثال بارز هم کشورهای عرضه‌کننده منابع کانی فلزی و مواد اولیه هستند که قیمت کالاهایشان همواره خارج از کشور و در بورس‌های فلزات و مواد اولیه تعیین می‌شود و خود کنترلی بر تعیین قیمت ندارند.

پس برای مدیر یک کشور جهان سومی یکی از عوامل مهم این است که بررسی کند آیا با توجه به وقت و انرژی و سایر عوامل تولید و اینکه قیمت کالا خارج از کنترل اوست، آیا تولید و صادرات چه کالایی مقرون به صرفه و صلاح هست به عبارت دیگر گاهی دیده می‌شود که مزیت قیمتها طوری است که اگر مدیر الگوی تولید یا روش تولید یا نوع محصول را عوض کند، وضعیت بنگاه تحت مدیریتش دگرگون و متحول می‌شود. مثلاً در کشور ما بعضی از اقلام خوراکی تولید می‌شود که اگر بتوانیم آنها را مناسب صادرات تولید و عرضه کنیم، قیمت جهانی آنها دو برابر یا بیشتر از بعضی از

بین‌المللی اهمیت خاصی دارند و یک تئوری به نام «اثر فیشر» (FISHER EFFECT) وجود دارد که برخی از این روابط مثل نرخ واقعی بهره و نرخ اسمی بهره را مشخص می‌کند. هم‌چنین یکی از مسائلی که مشکلات مدیران را تا حدودی حل می‌کند ولی متأسفانه در ایران وجود ندارد، بازار فعال ارز است. چون اگر این بازار وجود داشت امکانات خوبی مثل پیش خرید کردن و سلف‌خری را در اختیار مدیران قرار می‌داد یا خرید حق امتیاز و از این قبیل مسایل که مدیران دیگر کشورها در سطح بین‌المللی از آن استفاده می‌کنند ولی در ایران هنوز به صورت فعال وجود ندارد.

در مورد حق امتیاز یا (OPTION) این توضیح را بدهم که این یکی از وسایل و ابزارهای موثر در سطح بین‌المللی است که مدیران ما از آن محروم هستند و اگر وجود داشت می‌توانستند با وارد شدن در بازارهای ارز و خرید این حق امتیاز تا حدود زیادی نوسانات ارزی را محدود بکنند. یا مسئله تاخت زدن (SWAP) است که در این حالت به‌عنوان مثال یک مدیری مقداری تعهدات ارزی دارد که باید در شش ماه آینده انجام دهد و مدیر دیگری درست تعهدات یا قراردادهایی دارد که عکس اولی است. حال اگر این دو مدیر با یکدیگر مذاکره کنند و تاخت بزنند، مدیری که انتظار دریافت ارز دارد با مدیری که انتظار تحویل ارز دارد با هم به توافق می‌رسند و مشکل حل می‌شود.

مجمدم: مواردی را که دوستان فرمودند نشان می‌دهد که تغییرات غیر قابل اجتناب است و منحصر به ما هم نیست بلکه تغییراتی طبیعی است که در یک فرایند تحول اقتصادی رخ می‌دهد. منتهی مسئله ما این است که مدیران ما سالها با یک فرایند اقتصادی کار کرده‌اند که هیچوقت به آنها اجازه تفکر نداده است. بنابراین حال که این سیاستها باید برای مدیران ایجاد الگوی تفکر بکند و یا تفکر آنها را تغییر دهد، بایستی فضای لازم برای این تحول ایجاد شود. یعنی وقتی که سه عامل خانوار، سیاستگذار و مدیر در تغییرات موثر هستند، دولت بایستی فضای لازم را برای تحول ایجاد کند خانوار باید همراهی بکند و کمک بکند یعنی تغییرات مصرف را بپذیرد تا مدیر بتواند نقش خودش را در ایجاد تحول باز کند و این نقش آفرینی منجر به ارزآوری و تولید و اشتغال شود. بحث آقای دکتر شاه‌رخی هم نشان داد که ضریب تاثیر مدیر در فرایند تحولات اقتصادی چیست و نتیجه دیگر بحث این بود که مشخص شد نقش دولت را نمی‌شود نفی کرد و دولت امروز یک نقش گسترده و بالنده دارد و در حقیقت تصمیم‌گیری دولتها امروزه در حد مرگ و حیات شهروندان است. ولی موضوع این است که اگر دولت خودش را متکفل بقاء و رشد و توسعه یک کشور می‌داند که بر آن حکومت دارد و با عواملی که در اختیار دارد می‌تواند به بنگاههای اقتصادی کمک کند، اما این بنگاههای اقتصادی هستند که نقش موثری در تحولات جامعه بازی می‌کنند و مدیران این بنگاهها از عوامل موثر تحولات اقتصادی هستند که در جوامعی مثل ما این تحولات معنای توسعه دارد. بنابراین اگر در این فرایند با عواملی روبرو بشوند که نه تنها مشکل‌گشا نیست بلکه مشکل آفرین هم هست، خود به خود مدیر دچار ابهام و شک و تردید می‌شود. و به این دلیل خوب است بپردازیم به این موضوع که در شرایط فعلی واقعاً مدیر چقدر می‌تواند به نقش آفرینی خودش کمک کند و چقدر سازمانها و مکانیزم‌های دولتی می‌توانند زمینه ایفای نقش را فراهم کنند.

عمادزاده: بنده دو نکته را می‌خواستم به‌عنوان مقدمه عرض بکنم و بعد به ادامه بحث بپردازم. نکته اول این است که ما وقتی سعی می‌کنیم سه عامل را معین بکنیم که خانوار، مدیران بخش خصوصی و مدیران بخش عمومی هستند، به این معنا نیست که وظایف هر کدام یا نقش هر کدام در این فرایند اصلاح ساختار کاملاً مستقل از یکدیگر است. قطعاً اینها به هم همبستگی



محصولات صنعتی است. به عنوان نمونه از رب گوجه‌فرنگی نام می‌برم که قیمت هر تن آن بیش از ۲ برابر قیمت هر تن فولاد است. اندیشیدن به این مسایل خود الگوهای تخصیص و سرمایه‌گذارهای جدیدی را جلوی پای ما می‌گذارد.

بنابراین بازنگری و تفکر روی این مسایل و این که کدام یک از تولیداتمان را برای صادرات نامزد کنیم، سبب می‌شود ما به راه‌حلهای جدیدی دست پیدا کنیم و بتوانیم در زمینه‌هایی وارد شویم که توان رقابت و مزیت نسبی داریم. کشورهای متعددی از این روشها استفاده کرده‌اند و نتیجه هم گرفته‌اند. یکی از کشورهای آسیای جنوب شرقی که الگوی تخصیص منابع و انتخاب سرمایه‌گذارها را به خوبی اجرا کرده است. ظرف دو دهه گذشته حدود ۲۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری صنعتی کرده الان صادراتش سالی ۵۰ میلیارد دلار است و نزدیک به ۹۴ درصد این صادرات هم کالاهای صنعتی هستند. این امر بدان معناست که در شیوه مصرف ارز با دید صحیح و باز عمل کرده‌اند و با مدیریت و کنترل نهادهای تولید و انتخاب مناسب کالای تولیدی و صادراتی، بخش خارجی اقتصاد را تقویت کرده‌اند.

تدبیر: اسم کشور را هم بفرمائید.

عمادزاده: کشور کره جنوبی

عمادزاده: به هر حال این یک مثال بود از کشورهای جهان سومی که نشان می‌دهد از یک الگوی دقیق و مدبرانه‌ای برای تخصیص منابع ارزی و سرمایه‌گذاری استفاده کرده‌است. حال اگر این کشور را با کشور خودمان مقایسه کنیم که گفته می‌شود در دو دهه گذشته حدود ۱۹/۵ میلیارد دلار در مجموع بخش صنعت سرمایه‌گذاری کرده‌ایم، ولی چون الگوی سرمایه‌گذاری و الگوی تخصیص به اندازه کافی روشن، برنامه‌ریزی شده و دقیق نبوده است، آن چنان که شاید و باید نتوانسته به صادرات ما کمک کند و از تراز منفی پرداختها رنج می‌بریم. توصیه می‌شود که ما در کشور کالایی داریم به نام ارز که این کالا با توجه به نیازهایمان کمیاب است. پس باید در چگونگی تخصیص این کالای کمیاب مثل هر کالای کمیاب دیگری انتخاب بهینه بکنیم و باید موفق بشویم این مقدار کم نهاده تولید را در بهترین جایی که بیشترین بازدهی را برای ما تولید می‌کند قرار بدهیم و این احتیاج به تدبیر و سیاست‌گذاری دارد. پس یک زمانی مسئله نقش مدیر دولتی مورد بحث است که ما انتظار داریم در مورد تسهیم و تخصیص و واگذاری این نهاده کمیاب دقت بکنند، یک وقت بحث مدیر بخش خصوصی مطرح است که از او می‌خواهیم در الگوی تخصیص منابع به روشها و شیوه‌های تولید دقت بیشتری کند، یک وقت هم داریم بحث خانوار را مطرح می‌کنیم که به عنوان یک عزم ملی، به عنوان یک تلاش همگانی از او می‌خواهیم روی مسئله مصرف بازبینی بکند و اصلاح عادات مصرفی، امساک و انتخاب کالای تولید داخل را در جریان امور زندگی از او انتظار داریم.

من اجازه می‌خواهم یک نکته دیگر را هم عرض بکنم. تمام کشورهایی که مرحله گذر از توسعه نیافتگی به توسعه یافتگی را گذرانده‌اند، یک دوران ریاضت اقتصادی را کوتاه یا بلند طی کرده‌اند. این دوران ریاضت اقتصادی برای کشوری مثل انگلستان نزدیک به شاید ۹۰ سال بوده و در مورد یک کشوری مثل آلمان حدود ۳۰ سال بوده. چون انگلستان اولین کشوری بود که

\* شاه‌رخ: اگر یک بازار فعال ارز در ایران وجود داشت، امکانات خوبی مثل پیش خرید کردن و سلف‌خری در اختیار مدیران قرار می‌داد. یعنی امکاناتی که مدیران سایر کشورها در سطح بین‌المللی از آن استفاده می‌کنند.

\* عمادزاده: برای مدیر یک کشور جهان سومی یکی از عوامل مهم این است که بررسی کند آیا با توجه به وقت، انرژی، سرمایه و سایر عوامل تولید و اینکه قیمت کالا، خارج از کنترل اوست، تولید و صادرات چه کالایی مقرون به صرفه و صلاح است.

صنعتی شد و کشورهای دیگر متعاقب انگلستان و با استفاده از تجربیات انگلستان این کار را انجام دادند. بنابراین مسئله ریاضت اقتصادی که یک وجه آن را که امروز ما بحث می‌کنیم و حتماً بایستی در دستور زندگی ما قرار گیرد، اصلاح الگوی مصرف است که امری اجتناب‌ناپذیر است و برای اینکه بتوانیم مشکلات اقتصادی کشور را در این راستا حل بکنیم همبستگی و همکاری مدیر تولیدی و خانوار لازم است. یعنی از یک طرف خانوار حاضر باشد با یک مقدار محدودیت الگوی مصرف‌اش را به لحاظ دوری از اسراف و تبذیر و به لحاظ انتخاب نوع کالایی که می‌خواهد بخرد، تعدیل بکند. از طرف دیگر هم مدیر تولیدی به اموری بپردازد که کیفیت کالای خودش را بالا ببرد. در نتیجه هم ارضاء مشتری انجام می‌شود و هم اینکه افزایش کیفیت تولید موجب می‌شود از واردات کالای مشابه جلوگیری و صرفه‌جویی در ارز ایجاد شود و زمینه‌سازی صادرات نیز فراهم آید. البته این بحث به همین جا ختم نمی‌شود و خیلی گسترده است که فرصت طرح سایر جنبه‌های آن نیست. همگان توجه دارند که ما هنوز در مورد اساسی‌ترین نیازهای کشور یعنی گندم، گوشت، برنج، روغن و از این قبیل به خارج وابستگی داریم و اینها همه کالاهایی ارزبر هستند. یعنی غذای روزانه و اصلی ما متأسفانه مقدار زیادی ارزبری دارد. نکته مورد اشاره آن است که باید با اصلاح شیوه‌های تولید و الگوی مصرف و بهبود کیفی تولید این وضعیت را تغییر دهیم، در مصرف این اقلام اسراف نکنیم، دور ریز نداشته باشیم، شیوه‌های طبخ و انتخاب مقدار پخت و الگوی تغذیه را به گونه‌ای تعیین کنیم که بخشی از تنگناها و کاستی‌هایمان را با اصلاح روش برطرف کنیم.

شاه‌رخ: بحثهای جالبی را آقای دکتر عمادزاده مطرح کردند و اشاره‌هایی هم به تجربه سایر کشورها داشتند که من اجازه می‌خواهم بحث را با همان مثالها دنبال کنم تا شاید بتوانیم درسهایی را از آنها بیاموزیم. ما کشوری هستیم که از سالها پیش وابسته به درآمد نفتی بوده و این وابستگی متأسفانه مشکلات تاریخی برایمان بوجود آورده است. البته نفت و صادرات نفت چیز بدی نیست، بلکه یک منبع درآمد خوبی هم هست که اگر به مصرف سرمایه و کالاهای سرمایه‌ای و اساسی برسد هیچ مشکلی برای کشور بوجود نمی‌آید. ولی وقتی ما کشور خودمان را با کشورهایی که تقریباً شبیه ما بودند و شاید ۱۵-۱۰ سال گذشته از ما عقب‌تر بودند مقایسه می‌کنیم و می‌بینیم که ما در چه مرحله یا مقطعی از توسعه اقتصادی هستیم و آنها در چه مرحله‌ای هستند، متوجه تفاوت‌های فاحشی در سرعت و اندازه پیشرفت می‌شویم که خوشایند نیست.



یک علت عمده این امر هم انتخاب درست الگوی تولید و الگوی مصرف است. کشور مکزیک با حدود ۸۰ میلیون جمعیت و یک سری درآمدهای نفت و گاز، با انتخاب یک سیستم درست و مناسب به یک وضعیتی می‌رسد که بعد از ده سال از نظر درآمد ملی و درآمد سرانه به مراتب شاید دوبرابر یا سه برابر ایران است. چرا؟ برای اینکه آنها توانستند سیستم درهای باز کنترل شده را به خوبی اجرا کنند ولی ما به دلایل گوناگون از جمله جنگ تحمیلی و مسایل و مشکلاتی که به وجود آمد، مدت چند سال یک سیاست درهای بسته را پیش گرفتیم. بعد از این سالها و در دو سه سال اخیر یکباره از آن سیاست درهای بسته عدول کردیم و به سمت سیاست درهای باز رفتیم. من نمی‌خواهم بگویم که این سیاست اشتباه است اما به نظر من ما در اجرای این سیاستها دچار افراط و تفریط شده‌ایم و به این دلیل به هدفهایی که پیش‌بینی شده‌اند ممکن است نرسیم چون کنترلی روی واردات نداریم و معلوم نیست چرا بازارهای ما با این سرعت تبدیل به محل فروش کالاهای لوکس خارجی شده است.

در حال، اگر می‌خواهیم به پیشرفته و توسعه مطلوب برسیم، باید یک مدت ریاضت اقتصادی را تحمل کنیم و در کنار آن از سایر کشورهایی که توانسته‌اند پیشرفت کنند تجربه و درس بیاموزیم. بعضی از کشورهای شرق آسیا از جمله کره جنوبی مثال خوبی هستند. آمارگیرهایی که از سوی سازمانهای اقتصادی و مالی جهانی به عمل آمده است هم نشان می‌دهد که سیاست درهای باز کنترل شده بهترین نتیجه را داشته است. مثلاً گزارشی که بانک جهانی تهیه کرده و در مجله اکونومیست ماه سپتامبر ۱۹۸۹ چاپ شده است نشان می‌دهد که اجرای سیاست درهای کاملاً بسته یا کاملاً باز به نتایج خوبی نرسیده است ولی در مورد سیاستهای درهای باز و بسته کنترل شده نتایج بهتر بوده است. این آمارها یکبار در سالهای ۷۳-۱۹۶۳ و یکبار هم در سالهای ۸۵-۱۹۷۳ گرفته و مقایسه شده‌اند. اگر ما از این مطالعات استفاده کنیم به طور طبیعی باید به این نتیجه برسیم که سیاست درهای باز کنترل شده برای کشور ما هم مناسب است و به این دلیل من با سیاستهای درهای کاملاً باز به شدت مخالفم و موافق این هستم که برای مدت خاصی دوران ریاضت اقتصادی را اعمال کنیم.

در مورد اعمال سیاست ریاضت اقتصادی هم دولت نقش مهمی را برعهده دارد و نقش مدیران چه در سطح خصوصی یا تحت پوشش یا دولتی هم بسیار مهم است. به این صورت که این سیاست باید با کمک و مشارکت هم اجرا شود. یعنی مدیران بدانند که تصمیم‌گیران کلان جدا از آنان نیستند و مقامات دولتی هم حقایق و آمارهای لازم را در اختیار مدیران قرار دهند تا آنها بدانند که مسایل و مشکلات و تنگناها از چه قرار است و در همان حال از توانایی‌ها هم به خوبی آگاه شوند. در این صورت فکر می‌کنم یک تصمیم ملی گرفته می‌شود. تصمیم ملی که نمونه‌هایش هم در تاریخ هست. مثل ژاپن بعد از جنگ دوم که دولت و مردم، این کشور ویرانه را در طی ۴ دهه ساختند یا آلمان بعد از جنگ که به صورت ملی تصمیم گرفتند صنعتی بشوند، همه مشکلات را به جان خریدند و توانستند صنعتی بشوند.

به این صورت من فکر می‌کنم که یک دوره مثلاً ۱۰ ساله برای ما کفایت می‌کند که این تصمیم را با مشارکت همه به اجرا درآوریم. در این دوره می‌توانیم فرهنگ ایرانی، جنس ایرانی بخر را دوباره رواج بدهیم و این کار هیچ اشکالی هم ندارد. چون می‌بینیم که اخیراً برای وارد کردن ۸ درصد برنج در ژاپن چه جنجالی ایجاد شد یا در مورد کره جنوبی همین‌طور، بنابراین ما هم می‌توانیم از این سیاستهای فرهنگی در کنار افزایش کیفیت کالاهای ساخت

داخل استفاده کنیم و با تخصیص بهینه و حساب شده ارز بتوانیم به هدفهای خود دست پیدا کنیم.

یک نکته دیگر هم عرض می‌کنم و آن اینکه هیچ اشکالی ندارد اگر دولت با استفاده از منابع خودش یا استقراض خارجی به کمک صنایع بیاید و قیمتها را طوری تعیین کند که میل به خرید کالای ایرانی با کیفیت افزایش پیدا کند. برای وام گرفتن از خارج هم برخی از بانکهای خصوصی خارجی هستند که اگر ما رابطه درستی با آنها برقرار کنیم و پروژه‌های مناسبی را ارائه بدهیم، آنها با کمال میل حاضرند پیشنهادها را بررسی و در طرحها مشارکت کنند. بهره این بانکها هم خیلی مناسب است و در بلندمدت که پرداخت شود، می‌تواند مشکل نقدینگی ما را حل کند. این در واقع یک پیشنهاد به مدیران کشور است که اگر با کمک دولت بتوانند پروژه‌های مناسبی را به بازارهای جهانی عرضه کنند، من مطمئن هستم که در اروپای غربی، ژاپن، کره و آمریکا موسساتی هستند که مایلند با شرایط مناسب سرمایه‌گذاری کنند و ما باید از این روشها استفاده کنیم.

مجدد: ما چون در این میزگرد متأسفانه مدیران واحدهای صنایع را نداریم، استادان خود به خود بحث را روی کلان مسایل بردند و نقش بنگاهها در این میان کم‌رنگ شد. در هر حال در ادامه بحث من هم چند نکته عرض می‌کنم. اول اینکه ما فراموش نکنیم که تغییرات در حال حاضر در یک فضای جهانی رخ می‌دهد یعنی کشور چین هم نرخ ارز را شناور کرده و ارزش پول ملی را ۳۳ درصد کاهش داده است، یعنی مسائل فقط منحصر به ما نیست. از طرف دیگر ما یک اقتصاد در حال تحول و گذار هستیم و بعد از یک انقلاب گسترده ارزشی ما هنوز تعاریف کاملی از مبانی ارزشی اقتصاد و سیاست‌گذارها و قوانین مربوط نداریم. این است که گاهی دچار بحث و نظریات متفاوت می‌شویم. ثانیاً درباره اقتصادی بحث می‌کنیم که یک اقتصاد بعد از جنگ است، جنگی طولانی و مخرب که آثارش هنوز از نظر ابعاد اقتصادی،

بقیه در صفحه ۹۸



## سرنوشت تولید در چنبره نوسانهای ارزی

فرهنگی، اجتماعی و نظامی محو نشده و این هم نیاز به مجموعه یک سرمایه‌گذاری‌های گسترده بلندمدت دارد که خود این سرمایه‌گذارها هم آثار و تبعات خود را به همراه خواهد داشت. سوم اینکه ما با یک عامل موثری همواره روبرو هستیم که می‌شود گفت مزاحم برنامه‌ریزی است و آن نرخ رشد جمعیت است که متأسفانه اجازه کنترل یکسری روندها و عوامل را به سیاست‌گذارها نمی‌دهد مثل اجرای سیاست ریاضت اقتصادی یا عرضه پول یا عرضه کالا، چون همیشه دهانهای بازی هستند که یک مجموعه از حداقل کالاها را می‌خواهند. در واقع ریاضت اقتصادی را می‌شود برای افراد بزرگسال اعمال کرد ولی برای شیرخوارگان و کودکان که یک حداقل استانداردهایی را لازم دارند، نمی‌شود به راحتی استفاده کرد.

در کنار این مسائلی که گفته شد ما با متغیرهای جدیدی هم روبرو هستیم که کنترل زیادی روی آنها نداریم. مثل قیمت نفت که ما قیمت پذیر شده‌ایم. و با همه این مسائلی و نقاط ضعف و قوت این پرسش اساسی سرچایش هست که نقش ما به عنوان مدیر در کنار دولت چیست و چه باید بکنیم که هم خود آسیب نبینیم و هم از آسیب‌پذیری جامعه کم بکنیم. آقای عمادزاده در این مورد مدیران بنگاههای اقتصادی را به عنوان مدیر خصوصی و دولت را به عنوان مدیر عمومی اعلام کردند. به هر حال ما اگر حتی بحث دولت را به میان نکشیم و از مدیران به طور عام بحث کنیم، باز هم موضوع شناخت آنها از محیط بین‌المللی یک بحث خیلی مهم است و باید بدانیم که در این محیط چه عواملی در اختیار ماست و چگونه می‌توانیم با سرمایه‌گذاری نسبتاً کم به ارزآوری مناسب دست پیدا کنیم، چون ما مدیران را به عنوان کسانی در نظر می‌گیریم که باید بنگاه اقتصادی خود را به صورت سودآور اداره کنند. پس اگر ما بتوانیم یک هماهنگی نرم‌افزاری بین ارگانهای ذیربط ایجاد کنیم که به عنوان مدیریت مشارکتی به آن اشاره شد، می‌توانیم توقعات و انتظارات طرفین را مشخص کنیم و نقش دو طرف هم مشخص می‌شود.

من در همین زمینه چند توقع کم‌هزینه یا بی‌هزینه مدیران از دولت را ذکر می‌کنم که به نظرم می‌تواند به ایجاد فضای مناسب برای فعالیت مدیران بسیار کمک کند. چون ما در میزگرد گفتیم که از مدیران انتظار داریم که واحد اقتصادی خود را به صورت سودآور اداره کنند، بیکاری ایجاد نکنند و برای دریافت ارزش زیاد به دولت مراجعه نکنند، تغییرات را در این زمینه‌ها بپذیرند و... بسیار خوب ما این انتظارات را داریم و برآورده شدن آنها هم نیاز به ابزاری دارد. مثلاً بازار ارز یا تسهیلات مالی بین‌المللی که آقای شاهرخی اشاره کردند مدیر باید پروژه‌اش را عرضه کند و با مذاکره بتواند مشکل واحدش را رفع کند. اما در شرایط فعلی قوانین و سیاستها به او این اجازه را نمی‌دهد که به راحتی بتواند اینگونه مانورها را انجام دهد.

بنابراین دولت باید یک مقداری فضا سازی بکند یا در مورد ریاضت اقتصادی، دولت باید ضمن اعلام این موضوع، ویژگیهای آن را هم اعلام کند. چه اقلامی را شامل می‌شود یا در مورد تسهیلات مالیاتی وضع به چه صورتی درمی‌آید و از این قبیل مسائلی که می‌توان موارد متعددی از آنها را برشمرد. همین‌طور در مورد تشویق‌های صنعتی و شبکه‌های حمایتی از تولید و تجارت که باید ایجاد کند چون در حال حاضر ارگانهایی وجود دارند مثل مرکز توسعه صادرات یا بانک توسعه صادرات که وظیفه اصلی خود را انجام

نمی‌دهند و نقش خود را به درستی ایفا نمی‌کنند. این موسسات باید نقش بسیار موثرتری در ارزآوری و توسعه صادرات به عهده بگیرند. همین‌طور کمک به نوآوران و کارآفرینان و اصلاح قوانین دست و پاگیر از دیگر اقداماتی است که دولت می‌تواند با هزینه‌های ناچیز انجام دهد و به بسترسازی خیلی کمک خواهد کرد.

مثلاً قوانین گمرکی برای صادرات، قوانین بانکی برای رفتن به بازارهای پولی و مالی بین‌المللی، اینها قوانین حمایتی می‌خواهد. و نهایتاً مطلبی که خیلی مهم است و در بحثهای قبلی هم بود، ایجاد ثبات و وحدت رویه در سیاست‌گذارهاست یعنی سیاست‌گذارها روزمره نباشد که مدیر بتواند برای یک دوره‌ای برنامه‌ریزی بکند.

**عمادزاده:** در ادامه سخنان آقای مجدم باز هم با ذکر یک نکته تئوریک بحث را دنبال می‌کنم. مستحضربند که تراز پرداختهای هر کشوری از یک حساب جاری تشکیل می‌شود و یک حساب سرمایه، که حساب جاری در واقع حاصل صادرات و واردات کالاها و خدمات تولید آن سال است. حساب سرمایه هم نوعاً به نقل و انتقالات سرمایه که حاصل خرید دارایی‌های خارج از کشور یا خارجی‌هایی که در داخل کشور ما دارایی می‌خرند محدود می‌شود. وقتی هم می‌گوئیم دارایی منظورمان الزاماً دارایی فیزیکی نیست چرا که اوراق سهام نقش عمده‌ای در این موضوع دارد.

حال با توجه به اینکه ما داریم به وضعیت کشور خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم که حرکت از سوی حساب سرمایه در واقع برای ما فقط تراز منفی ایجاد می‌کند، چون در این ۱۵-۱۰ سال گذشته سرمایه‌ای به داخل کشور وارد نشده و بیشتر ما فرار سرمایه داشته‌ایم، به عبارت دیگر از یک سو، نه یک بورس اوراق بهادار بسیار فعال داشته‌ایم که اوراق دارایی و اوراق قرضه دولتی و خصوصی عرضه بکند و از سوی دیگر اینقدر نرخ بازدهی، ضریب اطمینان سرمایه و امنیت دارایی‌ها هم بالا نبوده که سرمایه جلب بکنیم و نه اینکه سهام موسسات صنعتی بسیار بزرگی را در داخل کشور داشته و داریم که به خارج عرضه بکنیم و سرمایه‌ها را به داخل بیاوریم. بنابراین بخش حساب سرمایه همواره به ضرر ما عمل کرده است و هیچگاه نباید تازمانی که ساختار اقتصادی‌مان به این صورت است، از حساب سرمایه برای رفع مشکلات ارزی انتظار کمک داشته باشیم.

پس باید یک بازنگری به وضعیت خودمان بکنیم یعنی هنگامی که اقلام دارایی به آن صورت نداریم که در بخش حساب سرمایه برای ما یک تراز مثبت بیاورد، ما باید جایگزینی فراهم کنیم و آن جایگزین هم نوعاً از طریق حساب جاری فراهم می‌شود. مثلاً فرض بفرمائید که ما تابع تولید را می‌نویسیم و می‌گوئیم تولید تابعی است از نیروی انسانی و سرمایه، زمان و تکنولوژی و... حال وقتی بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که از لحاظ سرمایه‌های ثابت در مقام مقایسه با کشورهای مشابه خودمان بسیار وضعیت مطلوبی داریم. از لحاظ نیروی انسانی هم هنوز جزو کشورهایی هستیم که نیروی انسانی با ضریب هوشی بالا و با قیمت ارزان تامین می‌شود. بنابراین از مزیت نسبی و مزیت تطبیقی چشمگیری برخوردار هستیم. از طرف دیگر در مورد توانمندی مدیران هم ما وضع خوبی داریم چون مدیرانی که در این ۱۵ سال اداره کارها را برعهده داشتند کسانی هستند که در سخت‌ترین شرایط که کمتر کشوری با آن مواجه بوده‌است، به هر کیفیتی که بود موسسات و بنگاهها را سرپا نگاهداشتند. پس از لحاظ نهاده‌های مهم تابع تولید به نظر می‌رسد که مقتضی موجود است و علت مقفود.

همان‌طور که آقای مجدم اشاره کردند، ما در برخی موارد مثل لباس و

مسکن و غذا که نیازهای اولیه هستند، نمی‌توانیم نیازهای هموطنان را ندیده بگیریم و باید به وجه مناسب آنها را تامین کنیم.

و با توجه به امکانات تولیدی و نیروی انسانی مدیران واقعاً باید دست به انتخاب بزنند و با توجه به تواناییهایی که دارند جای خودشان را از یک سو برای رفع نیازها و اشباع تقاضا در اقتصاد داخلی و از سوی دیگر برای توسعه کار و ایجاد ارز در اقتصاد بین‌المللی پیدا کنند. به عنوان نمونه من به کشور تایوان اشاره می‌کنم که وقتی خواست وارد بازار صادرات شود، جایگاه خودش را در صادر کردن کالاهایی مثل اسباب‌بازی یا وسایل ورزشی پیدا کرد و الان در این زمینه‌ها بسیار موفق است و صادرات خیلی خوبی دارد. پاکستان سنگاپور جایگاه خودش را در بازرگانی پیدا کرده‌است و به صورت یک منطقه بین‌المللی برای بازرگانی کالاها درآمده‌است. یعنی توانمندی خود را در تولید با توجه به ویژگیهای کشورش ندیده بلکه در تجارت دیده‌است و به دنبال آن رفته‌است. ما هم باید در این زمینه‌ها دقت و تیزبینی داشته باشیم و بررسی کنیم که آیا باید دنبال یک صنعت پیچیده با تکنولوژی بالا و سرمایه‌گذاری هنگفت باشیم یا دنبال صنعت مناسب دیگری برویم که با سرمایه‌گذاری کمتر و با استفاده از آنچه که در اختیار داریم، امکانات بهتری را در اختیار ما قرار می‌دهد. این است آنچه که به عنوان یک انتخاب اصلاح از مدیران بخش خصوصی انتظار داریم.

نکته آخری هم که تذکر آن را لازم می‌دانم، درس گرفتن از اشتباهات گذشته است. چون اگر از گذشته درس نگیریم و با یک اقدام نسنجیده مثلاً بخشی از بازارهای فعلی را هم مثل بعضی از تجربیات گذشته از دست بدهیم، باز پس گرفتن آن خیلی دشوار است. چون دنیا منتظر اصلاح اشتباه ما نمی‌شود و راه خود را به سرعت ادامه می‌دهد. فرمایش گهربار حضرت مولی‌الموحدين را به یاد داشته باشیم که فرمودند: «من جرب‌المجرب حلت به الندامه» کسی که تجربه شده را باز هم بیازماید روا باشد بر او پشیمانی. **شاهرخی:** بیشتر مسایل را همکاران گرامی فرمودند و من در ادامه آنها اشاره‌ای به مسئله آموزش می‌کنم که از اهم مسایل است. در این مورد هم سازمانهایی مثل سازمان مدیریت صنعتی که کار آموزشی مدیریت را برعهده دارند باید مسئله را خیلی جدی بگیرند و مدیران نیز آموزش خود و همکارانشان را در اولویت قرار دهند. چون یکی از نقاط ضعف مدیریت ما در سالهای گذشته کمبود آموزش مدیران بود و این نقطه ضعف اگر چه تا حدی در سالهای اخیر جبران شده‌است، اما هنوز هم باید خیلی جدی به آن بپردازیم.

به نظر من مدیران ما حداقل در یک دوره فشرده سه ماهه باید با اصول مدیریت در شرایط محیطی جهانی آشنا شوند و ویژگی‌های آن را درک کنند تا بتوانند در این شرایط فعالیت مطلوبی داشته باشند. مدیران ما از نظر درایت و کاردانی و تمهد چیزی کم ندارند اما آشنایی با شرایط و محیط بین‌المللی باید به این خصوصیت‌ها اضافه شود. علاوه بر این مدیران ما باید به خوبی از حقایق جامعه خودمان هم آگاهی داشته باشند و اطلاعات کافی در اختیار آنها قرار گیرد تا بتوانند با دید باز و آگاهی از بود و نبوده‌ها تصمیم‌گیری کنند. در واقع اگر مدیران و اصولاً آحاد جامعه بدانند که کشور در چه موقعیتی قرار دارد مشارکت بیشتری در مسایل خواهند داشت و بار مسئولیت بیشتری را برعهده می‌گیرند. مثلاً اگر بدقت بدانند که جنگ چه زیانهایی وارد کرده‌است، چه مقدار از این خسارات جبران شده و چه مقدار آن باقی‌مانده‌است و برای جبران خسارتها و ادامه سازندگی و توسعه ما چقدر درآمد از نفت و صادرات غیرنفتی و .. داریم در آن صورت موقعیت خود را بهتر ارزیابی می‌کنند و اینکه

چه سهمی بر دوش آنها قرار می‌گیرد.

**مجدد:** قسمت آخر می‌گذرد در واقع حول محور مزیتها بود و همان طور که می‌دانید دنیا دارد از مزیت نسبی بطرف مزیت رقابتی حرکت می‌کند یعنی همان بحث تعیین‌کننده قیمت و گیرنده قیمت و فعلاً همان تعیین‌کننده‌ها هستند که مزیت نسبی دارند و کشورهایی مثل ما که مثلاً نفت داریم که یک مزیت نسبی است و نیروی کار ارزان هم به عنوان یک مزیت نسبی داریم ولی باز تعیین‌کننده قیمت و تعیین‌کننده سهم بازار ما نیستیم. مزیت رقابتی هم ویژگی‌هایی دارد مثلاً باید بهره‌وری بالا باشد، مهارت نیروی کار بالا باشد و نیروی کار، آموزش مستمر بیننده پدیده‌های جدید را بشناسد. یعنی ما باید برای حضور در بازارهای بین‌المللی نرم‌افزارهای لازم را در اختیار داشته باشیم.

نگاهی به صادرات غیرنفتی ما نشان می‌دهد که اگر فرش و صادرات معدنی و صادرات بعضی فرآورده‌های کشاورزی را از سبد صادرات کنار بگذاریم، بخش صنعتی ما درصد کمی را به خود اختصاص می‌دهد و در این زمینه لازم است که ببینیم که محصولات صادراتی از جنبه‌های گوناگون چه وضعی دارند مثلاً از نظر ارزش هر تن صادرات غیرنفتی در چه وضعیتی است چون یکی از شاخص‌هایی که نشان می‌دهد ما در بازار چقدر قدرت داریم هم، قدرت قیمت‌گذاری و هم قدرت سهم بازار، این بررسی‌ها هم با کمک و حمایت دولت ممکن است و اگر ما تکنولوژی را به چهار بخش سخت‌افزار، نیروی انسانی، اطلاعات و سازمان تقسیم کنیم، در بخش‌های سخت‌افزاری وضع خوبی داریم اما در مورد سه بعد دیگر باید کار کنیم. مثلاً دولت در مورد گردآوری اطلاعات و ارائه آن به کسانی که به آن نیاز دارند باید یک تشکیلات منسجم و کارآمد ایجاد کند و مدیران هم خود به عنوان ارائه‌دهندگان و ایستگاه‌های اطلاعاتی وظیفه‌شان را به خوبی انجام دهند. چون مجموعه اطلاعاتی که دولت دارد، از گردآوری و پردازش همین اطلاعاتی است که از طریق مدیران بنگاههای صنعتی و خدماتی و امثال آن در اختیارش قرار می‌گیرد.

در گذشته متأسفانه واحدهای ما برای دادن اطلاعات اشتیاق زیادی نداشتند و امساک می‌کردند، چون گیرنده امکانات بودند. اما حالا که باید از گیرنده امکانات به دهنده بدل شوند، ناگزیرند اطلاعات دقیق و جامعی از وضع واحدها را در اختیار جامعه بگذارند تا لاف‌تلق توقع جامعه از آنها بیش از حد توان و امکانات واحد نباشد. و دولت هم بتواند با استفاده از این اطلاعات، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی دقیق و درستی داشته باشد و بتواند به‌طور واقعی از حوزه اجرائی به حوزه تصدی برود.

هرگز فراموش نمی‌کنیم شما حق انتخاب دارید

# G.H.M.S.I

کیفیت بالا در بازرسی کالا

عضوی از شرکتهای بین‌المللی بازرسی ITS و CALD BRETT  
در بیش از ۱۰۰ کشور جهان با مجوز بانک مرکزی واردات ایران را دارد می‌کند

تلفن: ۸۸۲۱۷۹۰۸ مکزیک ۸۸۲۱۷۹۰۸ فاکس: ۲۲۱۲۷  
ما حضور در خارک، سدره‌جاس، مسردر، چاه‌پار، پرتو، نر، مشهد، اسدپاد  
ایران بزرگ  
IRAN BAZOUD